

پیش‌خبران

خاطرات دکتر جواد منصوروی

در گام دوم انتشار

روایتی از تلخ و شیرین مبارزه

■ **محمد رضا کائینی**



خاطرات دکتر جواد منصوروی، مبارز شهیر و دیرپای انقلاب اسلامی، برای نخستین بار در سال ۷۶ نشر یافت و دگر بار با افزوده‌های بسیار

و به همت محسن کاظمی در سال ۹۰ باز تدوین گشت. گردآورنده این مجموعه – که از سوی انتشارات سوره مهر روانه بازار کتاب شد- در بخشی از دیباچه مطول خویش بر آن، به نکات پی آمده‌اشارت برده‌است که مروری بر آن تأمل برانگیز می‌نماید:

«کتاب‌های اسناد و خاطراتی که از سوی دفتر ادبیات انقلاب اسلامی و دیگر مراکز پژوهشی و اسنادی که در این دو دهه اخیر یکی پس از دیگری منتشر شده‌اند، فقط ناظر به بخشی از پرش‌های چپستی و چرایی انقلاب هستند، حتی در این بخش هنوز ابهامات و سؤالات زیادی وجود دارد و کانون دیگر سؤالات نیز متلاشی نشده و به قدرت خود باقی است و بر حیات سلسله آنها افزوده می‌شود. به نظر من انتشار هر کتاب تاریخی، به ویژه خاطرات سیاسی فرصتی است تا ما از گذشته خود و پیشینیان بیشتر بدانیم و گامی به منزل پاسخ سؤالات نزدیک شویم. من این فرصت را دریافته و با آزادسازی اطلاعات به آن عمق داده‌ام تا با انباشت اطلاعات و یافتن جهان‌های گم شده، در فراهم کردن سرمایه‌های فکری و فرهنگی برای حال و آینده سرزمین مادریم، به قدر بضاعت خود سهمیم باشم. به جد دیدام انسان‌هایی که برای اعلاّی فرز و بسوم خویش و ایجاد آینده‌ای درخشان برای فرزندان این سرزمین به هر عقیده و فکری که درست می‌پنداشتند و با هر طریقی که صلاح می‌دانستند و هر قدری که می‌توانستند، بسیار زحمت کشیده، اما در تاریخ

دکتر جواد منصوروی

از مبارزین انقلاب اسلامی

دیده نشده‌اند! از انصاف دور است که ما به دلیل نبود هم‌تراز در فکر، قبض قدرت و بسط اعتقادی خود، از آنان بگذریم و حتی در پارهای موارد بی‌اعتبارشان کنیم. همچنین وضع کسانی را که در سایه قدرت، ثروت و موقعیت، خیانت‌ها و فسادهای خویش لاپوشانی می‌کنند، وظیفه و رسالت پژوهش‌گر تاریخ حکم می‌کند برای رسیدن به کنه حقایق وقایع، با تمام توش و توان تلاش و اطلاعات حاصله را به رای مردم بگذارند و با پرکنند اطلاعات، آنها را به داوری منصفانه، واقع‌بینانه و فارغ از قرائت‌های رسمی نزدیک کنند.

از این منظر انتشار کتاب خاطرات جواد منصوروی در سال ۱۳۷۶ با بازخوردهایی جالب مواجه بود. خوانندگان همچو من با خواندن این خاطرات، سؤالات بیشتتری پرایشان ایجاد شده بود. به نظر من رشد و تحریک ذهن‌های نقاد و پرسشگر و ایجاد انگیزه بسرای بی‌جویی حقیقت، خود یک موفقیت است. پس با اشتیاق بیشتر سراغ دیگر پدیدآورندگان انقلاب را گرفتم. نشانی‌های دریافتی یک طرفه بود. فقط مبارزان مسلمان! را لابه‌لای سخنان و خاطرات آنان، گاهی اشاره و یادی از مبارزان غیرمسلمان می‌شد. دریافتم که همه انقلاب را به نام خدا آغاز نکردند؛ تعدادی به نام مردم، به نام توده‌ها و به نام آزادی پای پیش نهادند. بعضی نیز به نام خدا آغاز کردند، اما به نام خلق قهرمان در میانه راه ماندند. مبارزان مسلمان به دنبال برقراری حکومت عدلی و ایجاد جامعه توحیدی و مبارزان مارکسیست در پی درک دیالکتیکی تاریخ به دنبال استقرار جامعه اشتراکی و فعالان ملی‌گرا در پی تقویت وحدت و انسجام ملی و با اتکا به نمادها و آیین‌های باستانی، ملی و میهنی بودند. جریان‌هایی چون مجاهدین خلق، بین همه اینها دست و پا می‌زدند. چنین رهیافت‌هایی، مرا به منزل‌هایی جدید رهنمون کرد تا در کنار پرداختن به خاطرات مبارزان مسلمان، نام‌ونشان‌های اشاره شده در یادهای آنها را واجوبم…»

جستارهایی در حضور آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن طباطبایی حکیم

در عرصه سیاسی عراق و ایران



جستارهایی در حضور آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن طباطبایی حکیم در عرصه سیاسی عراق و ایران

مواجهه با حزب بعث در عین اقتدار و غربت

■ **احمد رضا صدیقی**

روزهایی که بر ما می‌گذرد، تداعی گر سائرروز از اتصال مرجع فقید شیعه، زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن طباطبایی حکیم است. هم از این روی و در نکوداشت کارنامه آن عالم پُرآوازه، به بازخوانی فرازهایی از کارنامه سیاسی وی پرداخته‌ایم. مستندات مقال پی آمده، بر تازنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران وجود دارد. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

■ **بسترهای تقابل آیت‌الله حکیم با حزب بعث عراق**

برای فهم بستری که تقابل زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم با حزب بعث عراق، در آن شکل گرفت، باید تاریخچه این رویداد را مسورد توجه و ارزیابی قرارداد. به عبارت دقیق‌تر باید اشاره کرد این مواجهه تاریخی، پس از کودتا علیه عبدالسلام عارف و قدرت یافتن مجدد حزب بعث شدت یافت و بیش از گذشته خود را نشان داد. در این دوره بعثی‌ها، تلاش برای نیل به آرمان‌های دیرین خویش را تشدید کردند و حوزه علمیه نجف و مرجع اعلاّی آن را تحت فشار فراوان گذاشتند. فرمود شیوه‌گر تاریخ معاصر ایران در این‌باره می‌نویسد:

«رژیم بعث عراق که برای نخستین بار در سال ۱۹۶۸ از همتای سوری خود جدا شد و به تدریج قدرت را در عراق به دست گرفت، سیاست‌ها و برنامه‌های ویژه‌ای را دنبال کرد که این برنامه‌ها بر محور بان‌عریسم و شیعه‌هراسی بنیان شده بود. این رژیم که برای نخستین بار شیوه ریاست جمهوری را برای خود برگزیده بود، شیوه‌ای سه مراتب بدتر از سلاطین عثمانی را- که حکمرانان پیشین عراق بودند- اتخاذ کرد. از این پس سه اصل در این رژیم، به عنوان اصول استراتژیک مطرح بود: نخست گرایش شدید به بان‌عریسم و دوم مخالفت شدید با شیعیان و سوم تقابل با ایران به هر روشی که ممکن است. در سال ۱۳۴۱ ه.ش، کودتایی در میان حزب بعث رخ داد که طی آن، عبدالسلام عارف قدرت را در عراق به دست گرفت. وی تلاش کرد تا خود را نسبت به رهبران پیشین که گرایش‌های کمونیستی پیدا کرده بودند، متفاوت بنمایاند و برای جذب حداکثر مسلمانان، خود را مقید به اصول اسلامی نشان دهد. وی در ابتدای حکومتش، دعوی قوموی و بان‌عریسم



زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن طباطبایی حکیم

ماجرا از آنجا شروع شد که **آیت‌الله، تبلیغات دین‌ستیزانه حزب بعث، تضعیف حوزه نجف و اخراج فضلای ایرانی آن را برنتابید و به جد در برابر آن موضع گرفت. قدرت اجتماعی و اقتصادی وی و از همه مهم‌تر برخورداری از حمایت عشایر، موجب گشت که بعثی‌ها برای مواجهه با او به حربه فریب متوسل شوند. آنها با اتهام جاسوسی به فرزندش و تبلیغات گسترده در این‌باره، افکار عمومی را به سرگردانی و حیرت دچار ساختند**

تند و انتقادآمیز به حزب بعث شد و شعرا و ادبا در مجالس مختلفی که در سراسر عراق برگزار شد، دولت بعث را مورد انتقاد شدید قرار دادند، اما بعثی‌ها هر روز اقدامات تندتری علیه اسلام انجام می‌دادند و مزاحمت‌های آنها به همه مدارس دینی کشیده شده بود. این امر خشم آیت‌الله حکیم را برانگیخت و بیانیه‌ای را صادر کرد که پسرش سیدمهدی حکیم، در صحن مطهر حرم حضرت‌علی(ع) قرائت کرد. ایشان در این بیانیه گفته بود: اگر دولت بعث دست از مبارزه با دین بردارد و بخواهد علما و فضلای حوزه نجف را به جرم ایرانی بودن اخراج و حوزه نجف را تضعیف کند، ما هم به تکلیف الهی خود عمل خواهیم کرد... در بیانیه آمده بود که عشایر نجف تاکنون چندین بار قصد قیام علیه حکومت را داشته‌اند که آقای حکیم به آنها اجازه نداده است، ولی اگر حکومت به رفتارهای غلط خود ادامه بدهد و شرایط تغییر نکند، ایشان اجازه این کار را صادر خواهد کرد. حکومت بعث متوجه شد که این مرجع شیعه می‌تواند با حمایت طرفداران بی‌شمارش در عشایر، علیه حکومت قیام کند. از این‌گذاشته قدرت اقتصادی آیت‌الله حکیم زیاد است و مبارزه با او می‌تواند ضربه شدیدی بر اقتصاد آنان وارد کند. به همین دلیل دولت بعث بزرگ آیت‌الله حکیم را تاخت می‌کرد. در این فاصله آیت‌الله حکیم بیمار و عازم بغداد شد. برخی تصور کردند که ایشان به بهانه بیماری به بغداد رفته تا مثل دفعه قبل، ریشه‌های حکومت ظالم بعث را رستند کند. عشایر هم به دیدن ایشان رفتند، ولی آیت‌الله حکیم در عین حال که بدش نمی‌آمد در بغداد مانور قدرت بدهد، اما قصد هم نداشت با دولت بعثی زندگانه‌یاد حجت‌الاسلام‌والمسلمین سیدمحمدثیسی گرگانی از فضلای حوزه نجف و شاهدان ماجرا، در خاطرات خود می‌نویسد:

«حزب بعث عراق پس از چند سال اختفا، علیه عبدالرحمن عارف کودتا کرد و عمارف به خارج گریخت. در آن زمان مرجعیت اعدا در اختیار آیت‌الله حکیم بود و ایشان در عراق، کشورهای خلیج‌فارس و ایران مقلدین بسیاری زیادی داشت. پس از درواخت ریاض، احمد حسن البکر رئیس دولت و صدام حسین مشاور او و عضو شورای فرماندهی انقلاب عراق شدند. بعثی‌ها که پیش از این از روحانیت ضربات سنگین خورده و حزب آنها توسط آیت‌الله حکیم از دولت کنار زده شده بود، با احتیاط زیاد وارد عرصه حکومت شدند و هر کسی را که کمترین احتمال مخالفت را در او می‌دیدند، صحنه قدرت کنار زدند. بعثی‌ها، ناسیونالیست‌های متصمب بودند و یکی از اهداف ایشان این بود که خارجی‌ها، مخصوصاً ایرانی‌ها را از عراق خارج کنند. بعثی‌ها به شدت با دین مخالف بودند و با آن مبارزه می‌کردند، به طوری که در سازمان امنیت آنها، بخشی به عنوان مبارزه با ارتجاع وجود داشت و نخستین فردی را هم که هدف قرار دادند، آیت‌الله حکیم بود. زیرا از وی کینه دیرینه داشتند و می‌خواستند از او انتقام بگیرند و به همین دلیل، با وی به مواجهه پرداختند. آیت‌الله حکیم به عنوان پشتیبانی از ایرانی‌ها، طلاب و مدرسین اخراجی با دولت بعثی درگیر شد و جشن سالانه‌ای که هر سال به مناسبت تولد امام حسین(ع) در نجف برگزار می‌شد، تبدیل به کانونی برای ارسال پیام‌های

که آیت‌الله حکیم تنها ماند و دیگر هیچ کسی به دیدن ایشان نمی‌رفت. سرانجام ایشان تصمیم گرفت از بغداد به نجف برگردد و با محافظت خاصی به کوفه برگشت و به خانه‌اش رفت. از آن روز دیگر ایشان، در هیچ مجلسی حاضر نشد و فقط هفته‌ای یکبار حرم امام علی(ع) را زیارت می‌کرد و عده‌ای از طلاب دور ایشان را می‌گرفتند و صلوات می‌فرستادند. حتی مردم نجف هم به سراغ ایشان نمی‌آمدند و طلایی که از ایشان استقبال می‌کردند، همه ایرانی بودند. یکی از کسانی که استقبال از آیت‌الله حکیم را انجام می‌داد، شیخ موسی زاهد قمی بود که با همکاری آقای شیخ محمود انصاری، طلاب ایرانی را به استقبال آیت‌الله حکیم می‌بردند. حتی مراجع وقت هم در این قضیه واکنشی نشان ندادند و فضای عراق کلاً علیه آیت‌الله حکیم شکل گرفت...»



در یکی از بیمارستان‌های بغداد

آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن طباطبایی حکیم

حمایت از انقلاب اسلامی ایران، در شرایط دشوار حاکم بر عراق

آیت‌الله‌العظمی سیدمحسن حکیم، به‌رغم اشتغال به زعامت حوزه علمیه عراق و مبارزات دینی، اجتماعی و سیاسی در این کشور از وقایع نهضت اسلامی در ایران نیز غفلت نورزید و با آن همگامی قابل‌اعتنایی نشان داد. با این‌همه در ارزیابی کنش و واکنش‌های او به وقایع ایران، نباید از یساد برد که وی به‌رغم محدودیت‌ها و مشکلات خویش در عراق به این‌امر مبادرت ورزید و نمی‌توان آن را با مواضع مراجع ایرانی یکسان کرد. زهرا سعیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این‌باره معتقد است:

«آیت‌الله سیدمحسن حکیم، از مراجع مبارز عراق در زمره علمایی است که با واکنش‌های سیاسی خود در مقابل ظلم و تعدی حکومت‌های مستبد، به دفاع از اسلام و مسلمانان پرداخت. حکیم به‌رغم آنکه مواضع صریحی در برابر تحولات سیاسی داشت، نسبت به علمایی چون امام خمینی(ره) از روش‌هایی همچون مدارا نیز در بر‌خورد با حکومت‌های استبدادی بهره می‌گرفت و این روش گاه تا موعظه و نصیحت، به جای اقدام و عمل نیز تنزل می‌یافت، در حالی‌که امام همواره خواهان برخورد قاطع و عملی بود و آن را تنها اقدام مناسب در بر‌خورد با حکومت‌های استبدادی می‌دانست. آیت‌الله سیدحکیم در مقابله با حوادث ایران، از جمله تصویب لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی و نیز حمله رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه واکنش سختی نشان داد. در جریان حادثه فیضیه، وی با ارسال تلگرافی ضمن ابراز تأسف از این حادثه، از علمای قم در‌خواست مهاجرت به عتبات عالیات را نمود، اما پاسخ علما به این پیشنهاد منفی بود. زیرا به زعم آنان، اولاً راه هرگونه بازگشت سد گردیده و جز ادامه راهی که در پیش گرفته شده، راهی نمانده بود که نتیجه آن نیز پیروزی یا شهادت است. ثانیاً: زندگی آرام و آسوده در کشوری که دودمان ننگینی حکومت می‌کند، ننگی است که بیروان راستین قرآن هرگز آن را نمی‌پذیرند و ثالثاً: وحدت کلمه ملت اسلام به‌خصوص علمای اعلام، می‌تواند توطئه استعمار و ارتجاع را به شکست برساند. از این رو امام نیز همگام با سایر علما در تلگرافی که شخصاً در پاسخ به آیت‌الله سیدحکیم ارسال نمود، صریحاً بر این موارد تأکید نمود و عنوان کرد: ما دینم با هجرت مراجع و علمای اعلام (اعلی‌الله کلّمیهم)، مرکز بزرگ تشیع در پر نگاه هلاکت افتاده و به دامن کفر و زندقه کشیده خواهد شد و درآوردن ایمانی عزیز ما در شکنجه و عذاب واقع خواهد شد... مواضع امام و سایر علمای قم نسبت به پیشنهاد آیت‌الله حکیم، باعث شد تا بعدها عده‌ای عنوان نمایند که امام خمینی با ایشان از نظر سیاسی اختلافاتی داشته و آیت‌الله حکیم نسبت به حوادث ایران، تمایلی به همکاری با رهبر انقلاب نداشته است. در این رابطه، سند مورد ادعای این گروه، گفت‌وگوی آیت‌الله حکیم و امام خمینی در سال ۱۳۴۴

مجمودیشرف‌الانی است که طی آن، امام علم سکوت و عدم اقدام عملی آقای حکیم نسبت به حوادث ایران و حکومت بعثی‌ها را مسورد انتقاد قرار داده و می‌گوید: نسبت به جنابعلی هم اینطور معتقدم که فبیاج حکومت ایران را به‌سمع شما نمی‌رسانند و الا شما هم ساکت نمی‌ماندید. بدین‌جهت تهران به عنوان ۲۵سال سلطنت پهلوی جشن گرفتند و به زور، ۴۰۰هزار دلار از این مردم فقیر برای مصارف عنوان گرفتند... آیت‌الله حکیم در پاسخ امام گفت: شما که اینجا هستید، برای من لطفی ندارد تا به ایران بروم، وانگهی چه می‌شود کرد، چه ائسری دار...؟ البته این گفت‌وگو تا حدودی طولانی است و طرح کامل آن، در این نوشته کوتاه امکانپذیر نبوده و مجالی دیگر را می‌طلبد. به طور کلی مضمون کلی آن، حکایت از دلسرودن آیت‌الله حکیم از اقدام عملی نسبت به رژیم‌های دیکتاتوری، از جمله رژیم پهلوی دارد. با این‌حال امام‌خمینی بعدها به این گفت‌وگو اشاره کردند و علت سکوت آیت‌الله سیدحکیم را شرایط خاص عراق و فشارهای سیاسی حزب بعثی پرایشان عنوان کردند و فرمودند، من سابق که ایران بودم، قبل از اینکه تعبد شوم و منتهی بشود که به عراق بیایم، گمان می‌کردم عشایر عرب که دارای سلاح هم بودند، در مقابل این حکومت خواهند ایستاد و او را به جای خود خواهند نشاند، لکن بعد از اینکه آدمم به عراق، تعجبم بیشتر شد که دیدم در حضور همین عشایر و در حضور همان ملت، رئیس روحانی ملت عراق و ملت اسلام را محاصره کردند... این بیانات به خوبی بیانگر آن است که گرچه امام و آیت‌الله سیدحکیم واجد برخی اختلافات فکری بودند، اما این اختلافات به معنای تفاوت اهداف و نگرش‌های سیاسی آنان نبود. به‌خصوص آنکه به‌رغم فشار سیاسی بعثی‌ها بر آیت‌الله حکیم، ایشان نسبت به تحولات سیاسی ایران، طی چندین تلگراف و بیانیه واکنش صریح خود را نشان دادند و تا پایان حیات خود، به مبارزه سیاسی پرداخت. در نهایت آیت‌الله حکیم بعد از مجاهدت‌ها و تلاش‌های سیاسی خود در راه اسلام و تربیت شاگردانی چون آیت، شیخ حسین وحید خراسانی، سیدمحمدحسین فضل‌الله، سیدحسین بهبهانی و چندین شاگرد نامدار و مجاهد دیگر، در ۲۷ربیع‌الاول ۱۳۹۰هـ.ق روی از جهان برگرفت...»